

هو العليم

بررسی روایات موجود در باب خلقت انسان (۱)

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و
الاختیار و القضاء و القدر - جلسه یکصد و پانزدهم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

روایاتی که در باب خلقت انسان وارد شده بر چند دسته است. مهم‌ترین روایات، روایات شقاوت و سعادت است که اغلب متعرضین به این بحث به آن اشاره می‌کنند و این چند روایت است.

روایت «الشَّقِيُّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ...»

یکی روایت محمد بن احمد علوی از ابن قتیبه از فضل از ابی عمیر است.

عن ابن أبي عمير قال: سألت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام عن معنى قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي

بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، فقال: الشَّقِيُّ مَنْ عِلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ وَالسَّعِيدُ مَنْ عِلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعَدَاءِ.

قُلْتُ لَهُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِعْمَلُوا فَكُلُّ مُيَسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» فقال: إِنَّ

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْسُوهُ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ ﴿وَمَا

خَلَقْتُ أَلَٰلَ جَنَّ وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿١﴾
فَيَسِّرَ كُلًّا لِّمَا خَلَقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنِ اسْتَحَبَّ الْعَمَى
عَلَى الْهُدَى. ﴿٢﴾

در این روایت نکاتی وجود دارد؛ یکی اینکه اثبات این مسئله که کسی که دارای شقاوت است از زمان تکوّنش در رحم مادر شقاوت او مشخص است و این مسئله از آنجا نشأت می گیرد. قول رسول الله که فرمودند: «الشَّقِيُّ مَن شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَن سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ»، این یک مسئله است.

مطلب دیگری است که حضرت در اینجا می فرمایند: «الشَّقِيُّ مَن عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ وَ السَّعِيدُ مَن عَلِمَ اللَّهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ» در اینجا این جنبه سعادت و شقاوت را مستند به علم الله کرده است؛ خدا می داند که این بعداً اعمال اشقیاء یا سُعداء را انجام می دهد.

^۱ سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۶. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۶۷:

«من جنّ و انس را فقط به جهت و مقصد عبادت خلق نمودم.»

^۲ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب السعادة و الشقاوة و الخير و الشر و خالقهما و مقدرهما، ص ۱۵۷. ح ۱۰.

بنابراین در اینجا آنچه که مستند به خود جنین است عنوان سعادت و شقاوت نیست، آنچه که در این روایت بیان می‌شود جنبه استناد به فعل الله را در اینجا بیان می‌کند و به خود جنین کاری ندارد که مهر شقاوت و سعادت در [دوران] جنین به او زده باشند، چون در روایت دارد که **«الشَّقِيُّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ»** پس الآن با او کاری ندارد و چون بعداً این اعمال اشقیاء را انجام می‌دهد خدا از الآن به این شقی می‌گوید. درحالی که الآن مَهْری به این زده نشده است یعنی این روایت استناد این دو صفت را به علم الله موکول می‌کند، نه به خود این جنینی که الآن در این رحم است. و این جهت استعداد در آن هست، **«أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ الْأَشْقِيَاءِ»** یا **«أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ»** این نکته دوم که در اینجا هست و ممکن است با بعضی از روایات دیگر دچار اشکال شود.

نکته سومی که در اینجا هست این است که راوی در اینجا از این کلام حضرت این برداشت را می‌کند -یعنی ما که چنین برداشتی از این روایت نکردیم، حالا

این راوی این برداشت را کرده است و جهتش را نمی‌دانیم که چیست، شاید معنای این کلام حضرت را متوجه نشده باشد. که از اوّل مُهر شقاوت و سعادت بر این طفل در رحم مادر زده شده است، از این کلام حضرت که **«مَنْ عَلِمَ اللَّهَ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ»** گفته است که اصلاً مهر زده شده است، حالا که این مهر زده شده است **«فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «إِعْمَلُوا فَكُلُّ مُيسَّرٍ لِّمَا خُلِقَ لَهُ»** این مقام امر و نهی دیگر برای چیست؟! وقتی که به یکی بگویند: تو شقی هستی، بعد [چه معنا دارد که به او] بگویند: نماز بخوان! [می‌گوید:] خدایا من که تقصیر ندارم تو خودت از اوّل به من شقی گفتی، می‌خواستی نگویی! تو یک مهر کشتارگاه برداشتی و به ما زدی بعد هم من باب‌مثال ما را در کشتارگاه بردی تا سرمان را ببرند، بعد می‌گویی که چرا اینجا آمدی؟! می‌گویم که خودت به ما مهر زدی، اگر مهر نمی‌زدی من باب‌مثال دیگر ما را به‌عنوان یک گوسفند مریض به کشتارگاه نمی‌آوردند، بلکه در بیابان می‌گشتیم؛

حالا خودت مهر زدی و اینجا آوردی بعد می‌پرسی
 برای چه به اینجا آمدی؟! پس این **«إِعْمَلُوا»** و
 امثال ذلک برای چیست؟! **«فَكُلُّ مُيسَّرٌ لِّمَا خُلِقَ لَهُ»**
 هر شخصی به همان مسیری که خلق شده است
 حرکت می‌کند و آماده شده است و مهیا شده است.
 حضرت در اینجا کلام را بر می‌گردانند به
 آن‌جهتی که ما عرض کردیم؛ می‌فرمایند که مهری
 زده نشده است؛ یک‌وقت مهر زده می‌شود و
 یک‌وقت مهر زده نمی‌شود، **«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ
 الْجِنَّ وَالْإِنْسَ لِيَعْبُدُوهُ وَ لَمْ يَخْلُقْهُمْ لِيَعْبُدُوهُ»**
 یعنی غایت، عبادت است و عصیان نیست، این
 غایت، عصیان و تمرّد نیست؛ بلکه غایت، عبادت
 است **«و ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَمَا خَلَقْتُ
 آلَ جِنَّ وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾»** یعنی کل جن
 و انس برای عبادت هستند، نه اینکه یک عده خاصّی
 از آنها اختصاص به عبادت و یک عده اختصاص به
 گناه و امثال ذلک داشته باشند. **«فَيَسَّرَ كُلًّا لِّمَا خُلِقَ
 لَهُ»** که همه را برای این مسیر که عبادت است خلق
 کرده است.

بینید خیلی اینجا قابل توجه است که این روایت

چه چیزی را می‌خواهد به ما برساند و این در مسائل

بعدی خیلی مهم است و به درد می‌خورد که **«فَكُلْ»**

مُيسِّرٌ لِّمَا خُلِقَ لَهُ» که **«خُلِقَ لَهُ»** هم برای عبادت

است؛ **﴿وَمَا خَلَقْتُ آلَ جِنِّ وَآلَ إِنْسٍ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾**، بنابراین غایت برای همه عبادت است

حتی شمر و یزید غایت‌شان عبادت است. **«فَيَسِّرَ**

كُلًّا لِّمَا خُلِقَ لَهُ فَالْوَيْلُ لِمَنِ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى

الهُدَى» اینجا می‌اندازد گردن این بنده خدایی که به

این دنیا آمده است، این از اینجا می‌افتد گردن او که

«فالْوَيْلُ لِمَنِ اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدَى» که

مصدق آیه شریفه هم است که **﴿إِنَّا خَلَقْنَا**

آلَ إِنْسٍ مِّنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ

فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^۱ و **﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ**

إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲ که لازمه این سمع و بصر،

مقام عبادت است؛ ولی حالا یک عده راه سعادت و

^۱ سوره انسان (۷۶) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۳:

«ما انسان را از نطفه مختلط و درهم آفریدیم، درحالی که وی را از حالی به حالی مبدل ساختیم؛ تا در نهایت او را شنوا و بینا قرار دادیم.»

^۲ سوره انسان (۷۶) آیه ۳. مطلع انوار، ج ۱۳، ص ۱۲۶:

«به‌درستی که ما راه سعادت و طریق وصول و قرب حق را به انسان نمودیم، ولیکن او یا در مقام شکر برآمد و یا در صدد کفران شد.»

یک عده راه [شقاوت را می‌روند]، این کلامی که در این روایت هست.

روایت دیگر که در اینجا داریم ... البته روایات زیاد است یعنی من روایات را دسته‌بندی کردم و هر روزی تیتروار یک عده‌اش را می‌آورم که آنچه را که در تکوّن و در اختیار ممکن است دخالت داشته باشد، روشن شود.

تلمیذ: مدرک روایت؟!

استاد: مدرک روایت جلد پنجم بحار، صفحه صد و پنجاه و هفت، باب ششم.

روایت «ما من مولود یولد إلاّ و ابلیس

من الأبالسة بحضرته...»

روایت دیگر روایتی است که یک مقدار خنده‌دار

هم است:

عن أبي ميثم بن أبي يحيى عن جعفر بن محمد عليه السلام قال:

«ما من مولود یولد إلاّ و ابلیس من الأبالسة بحضرته فإن علّم الله أنّه من شیعتنا حجبّه من ذلك الشیطان و إن لم یکن من شیعتنا أثبت الشیطان إصبعة السّبابة فی دُبُرِهِ فكان مابوناً فإن کان امرأَةً أثبت فی فرجها فكانت فاجرةً فعند ذلك یبکی الصّبیُّ بُكاءً شديداً إذا هو خرّج من بطن أمّه و الله بعد ذلك ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ

وَيْثُ بَتْ وَعِنْدَهُ أُمُّ آلِ كِتْبِ»^۱

این عبارت پایین، عبارت بسیار عجیبی است.

تلمیذ: سندش همان است؟!!

استاد: این روایت جلد چهارم، صفحه صد و

بیست و یکم، باب سوم است. در این روایت

این طور نشان داده می شود - بر خلاف روایت قبل -

که در خود بطن اُم هم یک کاری انجام می شود.

بالآخره اگر از شیعیان باشد خلاصه وقتی کسی به

دنیا می آید اگر دید جایی از بدنش درد نمی کند

معلوم می شود که از شیعیان است!

تلمیذ: ...

استاد: شیعه در اینجا به معنای ربط است؛ یعنی

به اصطلاح از تابعین. این جنبه ربط دارد.

آنچه که در روایت هست این است که در بطن اُم

کاری صورت می گیرد، حالا این کاری که صورت

می گیرد یعنی شیطان... این را می رساند که افرادی

که از شیعیان ما نیستند از هنگام ولادت دارای یک

^۱ سوره رعد (۱۳) آیه ۳۹. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۷:

«خداوند به اراده خود از بین می برد و به وجود می آورد؛ اما ام الکتابی که در

آن چیزی معدوم نمی شود، در نزد خداوند است.»

اختلافی با افراد دیگر هستند، این یک مسئله‌ای است که در این روایت جای تأمل دارد.

مسئله دوم این است که در اینجا حضرت می‌خواهند مقام بداء را بیان کنند؛ حضرت می‌فرمایند: **«وَاللَّهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَمْحُوهُمُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»** حضرت می‌خواهند این را بیان کنند که این قضیه تمام العله نیست و تمام العله به مشیت پروردگار برمی‌گردد. یعنی هرچه هست به مشیت خداوند ارجاع داده می‌شود.

روایت «خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمُ الْمُؤْمِنَاءُ وَكَافِرًا

وَشَقِيًّا وَسَعِيدًا...»

روایت دیگر روایت جلد پنجم بحار، صفحه نه، باب یک است. روایت ابی‌جارود که یک روایت معروفی است دارد:

فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ قَوْلُهُ: «كَمَا بَدَأَكُمْ

تَعُودُونَ»^۱ «فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۵۴:

«همان‌طور که خداوند عزوجل شما را از جایی ابتدا کرد و بدء و نشأ شما را از آنجا سرشت و آفرید و مقدر فرمود، به همان‌جا بازگشت خواهید کرد.»

الضَّلَلَةُ»^۱ قَالَ: خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِنًا وَكَافِرًا
وَشَقِيًّا وَسَعِيدًا وَكَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدٍ
وَضَالٌّ يَقُولُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ وَهُمْ الْقَدَرِيَّةُ الَّذِينَ
يَقُولُونَ لَا قَدَرٌ وَيزْعُمُونَ أَنَّهم قَادِرُونَ عَلَى الْهُدَى وَ
الضَّلَالَةِ وَذَلِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاءُوا إِهْتَدَوْا وَإِنْ شَاءُوا
ضَلُّوا وَهُمْ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَكَذَبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ
الْمَشِيَّةُ وَالْقُدْرَةُ لِلَّهِ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ مِنْ خَلْقِهِ اللَّهُ
شَقِيًّا يَوْمَ خَلْقِهِ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ - وَمَنْ خَلَقَهُ سَعِيدًا
يَوْمَ خَلْقِهِ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ سَعِيدًا قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ
أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ.^۲

این روایت را در باب قضا و قدر خیلی می آورند

و محل استشهاد قرار می دهند، «**كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ**

»فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَىٰهِمُ الضَّلَالَةُ»^۱ این

«بدأ» کاشف از عود است و عود کاشف از بدأ خواهد

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۳۰. امام شناسی، ج ۵، ص ۳۷:

«گروهی را خداوند هدایت نمود، و گروهی بر ایشان گمراهی و ضلالت
متحقق گشت، ایشان کسانی بودند که شیاطین را اولیای خود قرار دادند، و
از ولایت خداوند، دوری جستند، و چنین می پنداشتند که آنها راه
یافتگان اند.»

^۲ بحار الأنوار، ج ۵، أبواب العدل، باب نفی الظلم و الجور عنه تعالى و
إبطال الجبر و التفویض و إثبات الأمر بین الأمرین و إثبات الاختیار و
الاستطاعة، ص ۹، ح ۱۳.

بود. به عبارت دیگر بدأ و عود در اینجا یکی خواهد بود. به هر کیفیتی که انسان خلق شود به همان کیفیت برمی گردد؛ اگر خلقت او خلقت سُداء باشد عود او هم به سُداء است، اگر ابتدای خلقتش اشقیاء باشد عود و برگشت او هم به همان خلقت اشقیاء است، راه را عوض نمی کند. ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ﴾ حضرت می فرماید: **«خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُم مُّؤْمِنًا وَكَافِرًا وَشَقِيًّا وَسَعِيدًا»** وقتی که اینها را خلق کرد در همان حین یا مؤمن یا کافر یا شقیّا یا سعیداً خلق کرد **«و كَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدٍ وَ ضَالٌّ»** و به همان کیفیت ابتدا، رجعت خواهد بود؛ **«يَقُولُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»** این مسائلی که قبلاً در بحث عالم ثابتات عرض شد اینجا به درد می خورد، یعنی این روایت ها و امثال این را بیان می کنیم بعد برمی گردیم به آن مطالب و مقدماتی که قبلاً عرض شد که منظور از بطن اُمّ چه هست؟ حالا بطن اُمّ و اینها را هم معنا می کنیم. آیا واقعاً بطن اُمّ جهت علت مُعده دارد و جزء العله است یا اینکه فقط جنبه وساطت دارد؟

«وَيَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ وَ هُمُ الْقَادِرِيَّةُ» اینها

خیال می کنند که هدایت [شده] و [اینها] قدریه

[هستند]»، قدریه کسانی هستند که **«الَّذِينَ يَقُولُونَ**

لَا قَدْرَ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَى الْهُدَى وَ الضَّلَالَةِ وَ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ إِنْ شَاءُوا إِهْتَدَوْا وَ إِنْ شَاءُوا ضَلُّوا وَ هُمْ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» اینها افرادی

هستند که خیال می کنند هدایت و ضلالت بر قدرت

اینها است، اگر بخواهند خود را مهتدی و اگر

بخواهند خود را ضالّ قرار می دهند و به خاطر همین

دوئیت که نسبت قدرت به اینها درقبال پروردگار

داده شده است، حضرت اینها را تشبیه به مجوس

می کند؛ چون مجوس قائل به دو مبدأ حیات و دو

مبدأ قادر هستند؛ قادر خیرات و قادر بر شرور، یزدان

و اهرمن، از این نقطه نظر حضرت این طور افراد را

هم تشبیه به همین مجوس و اینها می کنند.

«و كَذَبَ أَعْدَاءُ اللَّهِ الْمَشِيَّةُ وَ الْقُدْرَةُ لِلَّهِ؛ اینها

تکذیب مشیّت و قدرت را برای خدا می کنند»، **«كَمَا**

بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ مِنْ خَلْقِهِ اللَّهُ شَقِيًّا يَوْمَ خَلَقَهُ كَذَلِكَ

يَعُودُ إِلَيْهِ» از ابتدا ... **«وَمَنْ خَلَقَهُ سَعِيداً يَوْمَ**

خَلَقَهُ كَذَلِكَ يَعُودُ إِلَيْهِ سَعِيداً» در اینجا حضرت همه

مسائل را ارجاع به اوّل داده است، به قول خواجه عبدالله می گفت که الهی همه از آخر ترسند ما از اوّل می ترسیم.^۱

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» این روایت روایتی است که تمام افرادی که در بحث قضا و قدر، مشیت، خیر و شر، سعادت و شقاوت صحبت کرده اند این روایت را اوّل آورده اند، همین روایت ابی الجارود است و خیلی راجع به آن بالا و پایین رفته اند و به اصطلاح معنا کرده اند و می توانیم بگوییم که روایت را از مشکلات پنداشته اند و به واسطه روایات دیگر - روایتی که در اوّل خواندیم - توجیه کرده اند. این هم یک روایت دیگر است.

روایت «...عُجِنَتْ نُطْفَتُهُ بِعَقْلِهِ...»

روایت دیگر در اینکه در بطن امّ خیلی کارها انجام می گیرد - شما خیال نکنید فقط همه کارها را

^۱ در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۲، ص ۴۸۷ این گونه آمده: «الهی، همه می ترسند که فردا چه خواهد بود عبدالله می ترسد که دی چه رفت.» و در ص ۶۶۳ به این شکل وارد شده: «الهی، همه از روز پسین می ترسند و من از روز پیشین، همه می ترسند که فردا چه خواهد بود، عبدالله می ترسد که دی چه رفت.» (محقق)

شما انجام می‌دهید بلکه کارهای زیادی در آنجا انجام می‌گیرد! - در جلد اوّل، صفحه نود و هفت، روایت دهم، باب دو است:

أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنْ ابْنِ هَاشِمٍ عَنْ ابْنِ مَعْبُدٍ عَنْ
الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ إِسْحَاقَ قَالَ: قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرَّجُلُ آتِيَهُ أَكْلَمُهُ
بِبَعْضِ كَلَامِي فَيَعْرِفُ كُلَّهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيَهُ
فَأَكْلَمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَسْتَوْفِي كَلَامِي كُلَّهُ ثُمَّ يَرُدُّهُ عَلَى
كَمَا كَلَّمْتُهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ آتِيَهُ فَأَكْلَمُهُ فَيَقُولُ أَعِدْ
عَلَيَّ فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَوْ مَا تَدْرِي لِمَ هَذَا؟ قُلْتُ: لَا،

قَالَ: الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِبَعْضِ كَلَامِكَ فَيَعْرِفُ كُلَّهُ فَذَاكَ
مَنْ عُنِجَتْ نُطْفَتُهُ بِعَقْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ فَيَسْتَوْفِي
كَلَامَكَ ثُمَّ يُجِيبُكَ عَلَى كَلَامِكَ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ
عَقْلُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ أَمَّا الَّذِي تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَقُولُ
أَعِدْ عَلَيَّ فَذَاكَ الَّذِي رُكِّبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبُرَ فَهُوَ
يَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ.^۱

این روایتی است که همه ما باید این را بدانیم
چون تجربه کرده‌ایم.

می‌خواهم با مردی حرف بزنم، هنوز حرف نزده
تمام منظور من را می‌فهمد به قول معروف تا «ف» را
می‌گویی می‌رود فرحزاد! بعضی دیگر هستند که وقتی

^۱ بحار الأنوار، ج ۱، أبواب العقل و الجهل، باب حقيقة العقل و كیفیته و بدو خلقه، ص ۹۷، ح ۲.

با آنها حرف می‌زنم تمام کلامم را آن‌طور که باید و شاید می‌فهمند؛ یعنی باید همه جمله را تمام کنم تا متوجه شوند و اما دست‌سوم همان‌طور که گفتیم همان‌طوری هم برمی‌گردد و می‌گوید که دوباره بگو [چون] نفهمیدم، دوباره می‌گوییم و می‌گوید که سه باره بگو، خلاصه آن‌طوری که باید و شاید [نمی‌فهمد]. «فقال: **يا إسحاقُ أ و ما تَدري لِم هذا؟ قُلْتُ: لا**»؛ ای اسحاق

... چرا این‌طور است؟

از هنگامی که نطفه این بسته شده است همراه نطفه‌اش خداوند در او جنبه عقل را زیاد کرده است، همه اینها اشارات به یک معنایی است که حالا می‌گوییم. دیگر قرار بر این گذاشتیم بیایم در اینجا و در این مسائل صحبت کنیم.

«و أَمَّا الَّذِي تَكَلَّمُهُ فَيَسْتَوْفِي كَلَامَكَ ثُمَّ يُجِيبُكَ **عَلَى كَلَامِكَ**؛ کسی که وقتی با او صحبت می‌کنید همه حرفت را تمام و کمال به او می‌زنی بعد همان‌طوری که گفتی همان قسم به شما بر می‌گرداند»، دیده‌اید بعضی‌ها وقتی که انسان با آنها صحبت می‌کند اصلاً یک‌جور دیگر برداشت

می کنند.

کلام مرحوم علامه طهرانی درباره تفاوت افراد

در فهم

این را مرحوم آقا هم می فرمودند که من آن موقع ها یادم هست که مثلاً دنبال آن افرادی بگرد یا با آن افرادی [باش] که وقتی حرفی را می زنی بدون اینکه نفس، دخل و تصرف در آن کند، همان طور به صفای خودش می گیرد. بعضی ها وقتی انسان صحبتی با آنها می کند گرچه صحبت هم صحبت روحانی است و جنبه نفسانی ندارد؛ ولی این را می گیرند و در خودشان قاطی می کنند، خلط می کنند، بالا و پایین می کنند و از شوائب نفسانی به آن می زنند و یک برداشتی می کنند که من چنین قصدی نکردم! او دارد چنین برداشتی می کند! باینکه من قصدم خیلی صاف و ساذج و معنای ابتدایی بود اما چرا او این برداشت را در ذهن خودش کرده است و می گوید که منظور شما این بود و به من هم نسبت می دهد و بعد می رود نقل می کند، این چیست؟! چه مسائلی اینجا انجام می گیرد؟! شما

چنین قصدی را ندارید و حرف را هم بی‌پیرایه زده‌اید، مشکل بیان نکرده‌اید اینکه الآن او می‌آید و زیر و رو می‌کند و بعد به یک نحو دیگری [بیان می‌کند] این چیست؟!

«فَذاكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» آن کسی

است که در شکم مادر، آن عقل یعنی دو ریالی این وسط یک مقدار دیر افتاده است؛ اما آن اوّلی از همان ابتدای نطفه، این عقل در او قرار داده شد؛ لذا تمام وجودش را عقل احاطه کرده است؛ یعنی همراه با عقل سیر رشد و تکامل خودش را در بطن اُمّ طی می‌کند. دسته دوم خدا کمی در شکم مادر دست نگه داشته است و این نطفه بدون عقل بسته شد و آمده جلو، جلو، جلو، دیگر آن دم‌های آخر که بیرون می‌پرید مثلاً آنجا خلاصه خدا کمی عقل آن وسط کار گذاشته است! این هم دسته دوم. **«وَأَمَّا الَّذِي**

تُكَلِّمُهُ بِالْكَلَامِ فَيَقُولُ أَعِدْ عَلَيَّ فَذاكَ الَّذِي رُكِبَ عَقْلُهُ فِيهِ بَعْدَ مَا كَبِرَ» [دسته سوم] ای دادبیداد! آن

کسی است که وقتی که به دنیا آمد بیچاره چیزی نداشت، بعد دیگر سالیان سال می‌گذرد کم‌کم بالا می‌شود، حالا خدا به او یک عنایتی می‌کند و یک

مقداری به او افاضه می‌کند.

از این مسائل استفاده می‌شود در قضیهٔ سعادت و شقاوت که هیچ، در خود قضیهٔ خصوصیات اخلاقی و سعهٔ هر شخصی مسائل غیراختیاری که در وجود او مؤثر است حتماً باید باشد. *إن شاء الله* تتمهٔ این بحث را یک‌قدری مفصل‌تر برای جلسهٔ بعد با یک روایاتی در غیر از زمینهٔ بطنِ اُمّه [بیان می‌کنیم].

این روایات روایاتی است که خیلی باید روی این روایات مطالعه شود و دقت شود و بدون توجه به مسائل فلسفی امکان حلّ این روایات وجود ندارد. تلمیذ: کتاب العقل.

تأکید بر مطالعهٔ کتاب العقل کافی

استاد: کتاب العقل کافی را حتماً باید مطالعه کنید، کتاب العقل کافی عجیب است، این روایت **جنود الرحمان و جنود الشیطان** خیلی عجیب است،^۱ دیده‌اید بعضی اوقات نشسته‌اید حال عبادت دست می‌دهد، بعضی اوقات خلافت پیدا می‌شود، بعضی اوقات کدر پیدا می‌شود، اسرار همهٔ اینها در

^۱ الکافی، ج ۱، کتابُ العقلِ و الجهلِ، ص ۲۰، ح ۱۴.

آن روایت موسی بن جعفر **علیهما السّلام** به هشام [هست]، روایت را دیده‌اید؟ در یک روایت خیلی مفصّل هم هست و زیاد هم است.

تلمیذ: همان باب العلقش را می‌خوانیم.

استاد: باب العقل، خیلی خوب است خیلی خوب است.

تلمیذ: بعد روی آن بحث می‌کنیم، می‌ترسم یک وقت عقلمان خیلی زیاد شود کار دستان بدهد! اصفهانی‌ها که این‌طور هستند ...

استاد: خیلی وقت پیش در هفده یا هیجده سالگی با مرحوم آقا به حرم امام رضا علیه السّلام رفته بودیم - تابستان یک ماهی، پانزده روزی، بیست روزی مشهود می‌رفتیم - شخصی در حرم حالی به او دست داده بود خلاصه با امام رضا مناجات می‌کرد گریه می‌کرد و حالش عادی نبود. وقتی منزل آمده بودیم اخوی، حاج محمد صادق به آقا می‌گفت که آقا این عشق امام رضا بعضی‌ها را دیوانه می‌کند، ایشان فرمودند: نه آقا! عشق امام رضا عقل را بیشتر می‌کند، کسی را دیوانه نمی‌کند! **«قَدْ خَوَّلُوا، وَ لَقَدْ**

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ نهج البلاغة، ج ۱، خطبه ۱۹۳: و من خطبة له عليه السلام يَصِفُ فِيهَا الْمُتَّقِينَ، ص ۳۰۳:

«يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسِبُهُمْ مَرْضَى، وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَ يَقُولُ: قَدْ خَوَّلَطُوا، وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ.» روح مجرد، ص ۱۰۵:

«چون مردم بدان‌ها نگاه کنند ایشان را مریض پندارند؛ درحالی‌که آنان ابداً مریضی ندارند. و می‌گویند: آنها دیوانه شده و در عقل‌هایشان خللی پیدا شده است؛ آری حقّاً و تحقیقاً امر عظیمی با آنان در آمیخته است (و امور اعتباری و مصلحت‌اندیشی‌های جزاف را از دستشان ربوده است، فلهمذا به نظر عامّه مصلحت‌اندیش، دیوانه می‌نمایند).»